

بر وی معروف و مشهور است فاما بیدارم انانند و آنرا بجهت آنکه بر پانمیستود ساعت تا آنکه قهقهه کند مژ بسوی بنطیه
 و بزنی گیرد آنرا بر معیشت و ترک کند و خشم خود را و نظر نکند بسوی وی رواه الطبرانی عن ابی امامه در اشاعه
 گفته یعنی تزوج کند زن کم اصل کمینه را بنا بر تو نگری او و بگذارد و خشم را که اصل است بسبب فقر و انتهی گویم و واقع
 شد این خبر از مدت بسیار و واقع شود لایزال تا آنکه بر پاشود قیامت و این یکی از اعظم فتن است درین و در انتظام منزل
 و سیاست خانه و برمی قبائل و عشائر کالایخی علی الحقیق و آنرا بجهت آنکه قطع کرده شود ارحام و گرفته شود مال غیر
 حق و ریخته شود خونها و شکایت کند قریب از قریب عود نکند بروی بچیزی و طواف کند سائل و بناده نشود چیزی
 در دست وی رواه ابن ابی شیبته عن عبداللہ **فصل هشتم** و از امارات ساعت است که بر پانمیستود قیامت تا آنکه
 گردانیده شود کتاب خدا عار و با خدا سلام غریب تا آنکه ظاهر شود عداوت در میان مردم و تا آنکه قهقهه کرده شود علم
 و پیر گردد زمانه و کم شود عمر و کم شوند پسران یعنی اولاد و ثمرات و این شوندا دل تهمت و متهم شوند عداوت و تصدیق
 کرده شود کاذب و تکذیب کرده شود صدق و بسیار شود هرج یعنی قتل و تا آنکه ساخته شوند غرف یعنی گوشگها
 و محل با و دراز کرده شوند تا غمگین شوند زنان صاحب اولاد یعنی به سبب حقوق آنها و شاد شوند زنان عقیقه
 نازانیده و بسیار شود بی و میت و مخرج هلاک شوند مردم بسیار شود دروغ و کم شود ریهت و تا آنکه مختلف شوند
 کارها در میان مردم و پیروی کرده شود سوی و حکم کرده شود بگمان و بسیار شود باران و کمتر شود بار و کم شود
 علم کم شدنی و زاده شود جهل زباده شدنی و با سبب خشم و بسیار شوند زنان بسیار شدنی و تا آنکه چهار
 کنند بخت و بایستند خوار بکذب پس گرا مند حق را برای شتر از امت من پس هر که تصدیق کند ایشا
 و راضی گردد بدین شتم بسوی بتست و دامن از انبیا و شته فی و ابونفح لسیبی و ابن عساکر عن ابی موسی و سنده
 و از آنجمله آنکه بر نشود ساعت تا آنکه برین برین و در برین می خرد و ساعته زینور و کوه مران خود رواه احمد و
 اسخریطی و غیره عن سعد بن ابی وقاص اشاعه گفته یعنی مدح میکنند مردم و عداوت میکنند محبت ایشان را از روی
 تفاق و با لقمه میکنند مدح ایشان و بسبب جامان خود را این وسیله اخذ مال را با سبب کنند و آنرا بجهت
 آنکه بر پانمیستود ساعت تا آنکه نشا فکند مردم و بچوب با هم در راه رواه الطبرانی عن ابن عمر و آنرا بجهت آنکه بر پانمیستود ساعت
 تا آنکه یافته شود زن روزانه که جماع کرده میشود میان راه تا آنکه آنرا بچسبند پس باشد فضل ایشان در آن روز
 کسیکه بگوید که کاش وی اندکی از راه بخورد پس این سخن او شان میجو ابو بکر و عمر است در میان شما
 رواد احاکم من ابی هریره و آنرا بجهت آنکه بر پانمیستود ساعت تا آنکه منکر شوند و لها و مختلف شود و افویل و خلاف شوند
 ان ازید و ماورور دین رواه الدیمی عن خدیفه و از آنجمله آنکه بر پانمیستود ساعت تا آنکه غیرت برند بر غلام چنانکه
 غیرت میبرد زن رواه مدعی عن ابی هریره و آنرا بجهت آنکه بر پانمیستود قیامت تا آنکه عزیز گردد در آن شهر چیزی
 و همه از حلال و غیره و بر روی در راه خدا غر و جل و رواه الدیمی عن سعد بن ابی وقاص گفته یعنی کیاب شود و یافته نشود در
 وقت آن پیمانها است و سوسه چون زبانی سرفه اگر بپوشیده شد و گران گشت و مرد و گرفته شد

بر چهار دور ویران شد آباد و آباد گشت خراب بپینی مرور که بازی میکند با نمانت خود و در روایتی بدین خود چنانکه باز
 میکند شتر بشیر پس هر ستمیکه تو ساعت مانند این هر دو هست و آزا بجملة است حیث ائمه و تصدیق نجوم و تکذیب
 رواه البزار عن علی کرم الله وجهه مرفوعا و سنده حسن و آزا بجملة کثروند مردم تا آنکه بگویند که قرآن مخلوق است و حال آنکه
 نه خالق است و نه مخلوق و لکن کلام خداست از وی ظاهر شده و بسوی وی عود کند رواه اللاکانی و الاصبهانی عن علی
 کرم الله وجهه و این خبر در زمانه امام احمد بن حنبل واقع شده و فتنه عظیم برپا شد و جمعی از اهل سنت مقتول و بعضی
 مجبوس و سجون گردیدند و آزا بجملة است که چون فراهم آیند بست کس یا زیاده یا کم و نباشد در ایشان کسیکه تزیید
 شود او را در راه خدا پس تحقیق که حاضر شد امر یعنی قیامت رواه البیهقی و ابن عساکر عن عبد الله بن بشیر الصحابی و
 آزا بجملة است که بگذرد مردم در مسجد و نگذارد دور کحت رواه ابن ابی داود عن ابن مسعود و آزا بجملة است که باشد درین است
 نزدیک اقرب ساعت چیزی از آزا بجملة است جماع کردن مرد زن یا کنیز خود را در دوشبر و می داین را الله و رسول می حرام
 گردانیده و بران خدا و رسول می دشمن میدارد و تصدیق این خبر بوجود فرقه را فتنه یافته شد و آزا بجملة است نکاح
 مرد مرد را و این را نیز خدا و رسول می حرام کرده اند و بران دشمن میگیرند و آزا بجملة است نکاح زن بزن این از آن
 چیزهاست که حرام کرد و آنرا خدا و رسول دشمن میدارد و می خدا و رسول نیست این از آنما یعنی مقبول ما و امیکه برین
 حال اند تا آنکه توبه کنند بسوی خدا توبه بصوح رواه الدارقطنی و البیهقی و ابن الجبار - عن ابی الصحابی و صدق این خبر
 بعل ایرانیان و ترکان بظهور آمده و آزا بجملة است که بیاید بر مردم زمانه که باشد در وی مشوره گرفتن از کنیزگان و
 سلطان و حکومت زنان و امارت نادانان رواه ابن المناوی عن علی بن السلام و آزا بجملة است قائم نشود ساعت
 تا آنکه باشد سلام بر معرفت و تا آنکه گرفته شود مساجد را طرق پس سجده کرده نشود در آن برای خدا و تا آنکه بران
 کودک پیر بطور برید در میان دو افق و تا آنکه برسد سوداگر ما بین اقیانوس نیابد سود رواه الطبرانی عن ابن مسعود
 در اشاعه گفته این کنایت است از عدم رغبت در نماز و عدم توقیر صغیر مگر کبیر او عدم برکت در تجارت بنا بر غلبه کذب
 و غش در تجارت و آزا بجملة است که قائم نشود ساعت تا آنکه برگردد شتر ارشام بسوی عراق و خیار عراق بسوی شام
 رواه ابن ابی شیبه عن امامه و آزا بجملة است بپاید بر مردم زمانه که سالم نماند برای صاحب دین می مگر کسیکه بگریزد
 از شایق بشایق یا از سوراخ بسوراخ همچو روباه که میگردد و با سچهای خود و این در آخر زمان باشد و قتی که حاصل
 نشود سعیت مگر بعصیت خدا و چون باشد حال این چنین حلال شود عزت و باشد در آخر زمان هلاک مرد در دست
 مادر و پدر خود اگر باشد او را مادر و پدر و زن خود و پسر خود و زن بر دست اقارب همسالگان خود
 عار دهند او را بضمیق معیشت و تکلیف دهند او را بچیزیکه طاقت آن ندارد تا آنکه بمیدارد جهان خود را در جانی
 هلاک شود در آنجا رواه ابوالنعیم و البیهقی و الخلیل الرافی عن ابن مسعود رضی الله عنه گویم هلاک آدمی از دست زن
 و اقارب جبران خود از مدتی واقع است و تا میرود و زیاده تر میگردد و هلاک مرد در دست پسر هم چشم خود و پسر هم
 تا آینه چه شود و آزا بجملة است تا آنکه بیاید بر مردم زمانه که بشینند آدمی نزد قومی پس منع نکنند او را از قیام در آنجا

آنکه بکنند با وی بدی رواه الدنلی عن ابی هریره و آزا بنجمله آنکه فرمودند نزدیک است که برسد است مراد در آخر زمان بلاء
 شدید نجات نیابد از آن مگر مردیکه شناخت دین خدا را و جهاد کرد بران بزبان دولت خود پس این است آنکه سابق
 شده برای وی سوابق و مردیکه شناخت دین خدا را و تصدیق کرد آنرا رواه ابونفله السجری و ابونعیم عن عمر رضی الله
 عنه و آزا بنجمله است که بیاید بر مردم زمانه که باشد حدیث ایشان در مساجد ایشان در امر دنیا می ایشان پس شنیدند
 ایشان که نیست خدا را حاجت در ایشان رواه ابویعقوب عن الحسن بن سلیمان و آزا بنجمله است که بیاید بر مردم زمانه چنانکه
 مومن چنانکه پنهان می شود منساق در ایشان رواه ابن السنی عن جابر رضی الله عنه و آزا بنجمله آنکه آید بر مردم زمانه
 که باشد همت ایشان شکم نامی ایشان و شره ایشان متاع ایشان و بخله ایشان زمان ایشان و دین ایشان در آن
 و دنیا ایشان اندرترین خلق نیست بهره ایشان از تر و خدا رواه السلی عن علی و آزا بنجمله آنکه بیاید بر مردم زمانه که گشته
 شوند در آن علماء چنانکه گشته میشود ندگان پس کاشکی علماء در آن زمان تکلم کنند رواه الدنلی و ابن عساکر عن علی
 کرم الله وجهه و آزا بنجمله آنکه می آید بر علماء زمانیکه موت دوست تر باشد بسوی یکی از ایشان از زرسرخ رواه ابونعیم عن
 ابی هریره و آزا بنجمله آنکه نمیرود ایام و لیلی تا آنکه کهنه شود و مترا آن در سینه نامی اقوام ازین است چنانکه کهنه میشوند
 جامه ها و باشد مسوائی قرآن عجبت امی ایشان باشد مرا ایشان تمام طمع نیامیزدش خوف و اگر چه کوتاهی کند
 در حق خدا و منتهی نفس می آرزو ما باشد و اگر چه تجاوز کرد و با آنچه نمی کرده است از آن خدا و گوید امیدوارم که تجاوز کند
 خدا از من پوستند پوست گو سفندان بر دلهای گرگان افضل ایشان در نفس خود ندانند باشد که نام میکنند و نه نمی رواه
 ابونعیم عن نعل بن یسار و آزا بنجمله آنکه بیاید بر مردم زمانیکه پیروی کرده نشود در وی عظیم و شرم کرده نشود در وی از علم
 و توقیر کرده نشود کبیر و نه رحم کرده نشود صغیر بچند بعضی ایشان بعضی بر دنیا و لهائی ایشان و لهائی اعاجم باشند
 و زبانهای شان زبان عرب میشوند معروت و انکار میکنند مسر - متنی میکنند معص و در پیت ایشان پنهان -
 ایشان بدترین خلق خدا نظر کنند خدا بسوی ایشان روز قیامت رواه الدنلی عن علی علیه السلام و آزا بنجمله آنکه
 بیاید روز قیامت مصحف مسجد و عتت پس گوید مصحف امی رب غنم و پاره کردند مرا و گوید مسجد امی رب بر آن
 ساختند و معطل کردند و صنایع نمودند مرا و گوید عتت امی رب طرد کردند و کشتند و در نمودند مرا و بیستند بر زبان
 برای خصوصت پس فریادند تبارک و تعالی این بسوی من است من ابی ترم بیان رواه الدنلی عن جابر و احمد و الطبرانی
 عن ابی امامه در اشاعه گوید گویا این اشاره است بسوی آنچه واقع شد در زمین بنی مینه و بعد ایشان از قتل اهل بیت
 و تعطیل مسجد صلوات و بستن اسباب آن در زمین یزید و تزریق مصحف در زمزم و میدا مصحف کنایه باشد از عدم
 عمل بدان گویم بلکه این همه منفرد و مجموع در هر زمان واقع شده چنانچه کتب تاریخ بران ولایت دارد و بسیار مسجد
 است که معطل افتاد دست و بسیار اهل بیت اند که از دست تا قدر آن خوار و زیوت بوده اند و عمل بر مصحف خود از
 آتی مرفوع شده و آنکه در آنجا بنجمله آنکه نزد کعبه است بنیاید شاخه ها که پنهان کنند شما ابلاک کنند آنها را و وجهت
 نه چهار یا گمان که رسیدند و در زمین خود بود کنند بهار صواعق رواه نعیم عن ابی هریره و آزا بنجمله آنکه آید بر مردم

در این روز و چیز از مدتی در عالم جاریست و روز افزونست و آنرا بجملة آنکه نماز گذارند چنانکه کس و قبول نشود از پیشک
 یک نماز هم رواه ابو اشیح عن ابن مسعود در شاعر گفته یعنی نماز را بشروط و ارکان بگذارند پس نماز بیچک صحیح
 نشود و قبول نگردد اتقی گویم و این هم بسیارست در هر مسجد نمازبان بسیارند اما کسیکه کوع و سجده بر وجه اطمینان
 کند و در کن و شرط را چنانکه باید گذار و بسیار کمتر و آنرا بجملة آنکه ساعت قائم نمیشود تا آنکه تقسیم کرده نشود میراث و
 خوشی نشود یعنی رواه مسلم عن عبداللہ بن مسعود و آنرا بجملة آنکه فرمود از شرط ساعت است تقارب سواق آن
 چیست تقارب سواق منبر و شکایت کنند بعضی از بعضی وقت نفع را و بسیار شوند و لذت و فاشش گردد
 غیبت و تعظیم کرده شود صاحب بل یعنی بسبب بل و بلند شود آوازها در مسجد و ظاهر شوند اهل منکر و فاسر شود
 بنا رواه ابن مردویه عن ابی ہریرہ و آنرا بجملة است سور جواز و قطع رحم و تعطیل سیف از جهاد و اختیار دنیا عوض
 دین رواه ابن مردویه عن ابی ہریرہ و آنرا بجملة است ظهور فحش و فحش و سوء خلق و سوء جوار رواه ابن ابی شیبہ
 عن جابن حیو کثایت است از قلت ثمار و برکات و آنرا بجملة است موت بدار رواه ابن ابی شیبہ عن مجاہد و در
 روایت شعبی است که از افترا ساعت است موت خجارت گویم ریسی را دیدم که برگ ناگهان در گذشت و دیگران را
 ہم شنیدم حفظنا اللہ عنہ و آنرا بجملة آنکه باشند در آخر امت مردم که سوار شوند بر زمین پوشها تا بیایند بر درگاه
 مسجد تمان سان با سیات عاریات اند بر سر بانی تان همچو کویان های شتران بجنتی باشد لعنت کنید آنها
 که آنها ملعونات اند اگر باشد پس شما امتی از امم البتہ خدمت کنید شما و ستانرا چنانکه خدمت کردند شما از زمان
 است بانی پیشین گفت ابن عمر و گفتیم پدر را و حقیقت این پوشها گفت سروج عظام اخرجہ احمد و اسحاق کم عن ابن عمر
 و این حدیث را استواید و طرق است آنرا بجملة است نزد مسلم از ابی ہریرہ کہ و وصف انداز امت من از اهل دوزخ
 ندیده ام من آن هر دو را قومی است که با ایشان تار یا نه است همچو دهری گاوان بمنزند بدان مردم را و زمان
 جامه پوشیده یعنی در ظاهر برهنه یعنی در معنی مائل کننده اند مردم را بسوی خود و میل کننده اند بسوی مردم
 سر بانی شان همچو کویان های شتران بخت است میل کننده ندرایند بہشت را و بیایند بوی آنرا و بدرستی کہ بوی
 بہشت یافته میشود از مسیرت کذا و کذا التوی در ریاض الصالحین گفته یعنی بزرگ سازند سر بانی خود را
 پرچیدن عامه یا عصاب یا مانند آن و تحقیق تفصیل کرده ایم این مسئلہ را در رسالہ مستقلہ کہ نامش الاجوبہ اسر
 عن مسئلہ الخمس است اتقی گویم مراد بار بابت زبانه چوبکیان اند کہ برد بانی امرا و حکام و ملوک و قضاء و مابیان و
 اہلکاران ایشان می مانند مردم را نزدشان رفتن نمیدہند و ہر کہ میخواہد کہ برسد و فریاد خود را بگوشش شان
 رساند آرا بمنزند و می راستند و مراد بلف عامہ و غیرہ بسبق موہف و رموی سر کلان ساختن آن بار چہ نظیر
 و مانند آن سف و مردنہان کہ سیات عاریات زینان اند کہ ثبات قیق و جامہ بانی بسن یا یک تی پوشند کہ این
 تمام بدن و ہمہ اعضای شان نموداری باشد کہ با و در حقیقت بہرہا نند و قضا و چنین جامہ تمام صحیح نیست و این

هر سه بلا از مدنی و عالم موجود است و زمان اهل علم هم در آن مبتلا و کسی بحال کسی نمی پردازد و حسابی ازین آفات نمی بردارند
 تا آینده چه شود و نقیصه است تعالی لما یحب فیرضی و معاننا و جمیع المسلمین علی الایلیق باهل البدی و از آنجا که بیرون آیند ازین دنیا
 در آخر زمان مردمانیکه ایشان از یانها باشد گویند که درهای گاوان است باده و کنند در سخط خدا و شام کنند و غصه
 انحرجه احمد و حکم صحیح عن ابی امامه گفت بن عباس رضی الله عنه حج کرد آنحضرت حجه الوداع پیستر گرفت حلقه در کعبه را و گفت
 ای مردم آیا خبر ندیدم شما با شراط مسامت پس با ایستاد سلیمان گفت خبر ده مرا خدا باد بر تو پیر و مادر من ای رسول خدا فرمود
 از شراط ساعت اضاغت نماز و میل همراه بود و تعظیم صاحب سلیمان گفت آیا باشد این نماز فرمود آری سوگند کسی
 که جان محمد در دست اوست صلعم ای سلیمان نزدیک این حال باشد زکوة تاوان و فی غنیمت و صادق شود کاذب
 کاذب شود صادق و مؤمن شود خائن و خائن شود امین و حکم کند و بیضه گفتند و بیضه چه باشد فرمود حکم کند و مردمان
 کسیکه حکم نمیکرد انکار کرده شود حق نه حصه و برود اسلام و باقی نماند مگر نام او و برود قرآن و باقی نماند مگر نقش او و
 راسته شود و مصحف بزرگ و فریب شوند ذکورا مت من و باشد مشوره با کینه کان خطبه خوانند بر منابر کو دکان و با
 مخاطب ان زمان پس نزدیک این حال راسته شود مسجد مانند آراستگی تجانه تا و دراز شوند منبرها و بسیار شوند
 مدفوف با دلها می متبا غصه و زبا نهائی مختلفه و هوا نامی بسیار سلیمان گفت آیا باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری
 سوگند کسی که جان محمد در دست اوست نزدیک این حال ای سلیمان باشد مومن در ایشان لیل ترا کینه بگزارد و در
 جوف و بی چنان که میگردد از دمک در آب بسبب آنچه بینداز منکر و نتواند اثر متخیر کردن و اکتفا کنند مردمان
 بدان و زمان بزنان غیرت بر ندر بر عسلان چنانکه غیرت بر ندر بر دختر و شیر و پس نزدیک این حال ای سلیمان باشد امیر
 فاسق و وزیران هر دو امینان خائن ضالع کنند نماز و پیر و شوند شبهوات پس چون دریا بید شامان نماز بگذارد
 بروقت نماز نزدیک این حال ای سلیمان بیاید بندگان از مشرق و اسیران از مغرب نماند بان مردم باشد و دلها
 شان و دلها می شیطانی باشد رحم نمیکند بر خود و توفیه نمیکند بزرگ و نزدیک این حال حج کنند مردم بسومی این بیت
 احرام مانند حج یا دشان خود برای لهو و تنزه و اغنیائی ایشان برای تجارت و مساکین برای گدائی و مسکنت و
 قاریان ایشان برای ریاضه و جمع گفت باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری سوگند کسی که جان من بدست می است
 نزدیک این حال ای سلیمان فاسق شود کذب ظاهر شود و کوکب او را ذنب است و شریک شود وزن با شوهر خود و تجارت و
 تقارب گردد با ارباب گفت و صییت تقارب با زار فرمود کد او اسواق و وقت ربح و نزدیک این حال بفرستد
 سلیمان خلع ایتحالی بادیکه در وی نماند و باشد نه بچینه سرنامی علامت را بسبب آنکه دیدند آنها منکر را و تغییر نکردند آنرا
 گفت آیا باشد این حال ای رسول خدا فرمود آری سوگند کسی که بر انگیزت محمد را بحق رواه ابن مزیه عنه در شاعره گفته
 میخیزت صفوف است که مدفوف تمام نمکند بدو یک صفت است کس ایستند و در صفی دیگر چهار کس و کذا
 پس صفها سید شارد و زود نیست فوال می که دلها متبا غصن باشند زیرا که این صورت مخالف قلوب با هم
 او سید چنانکه اسرار مبین است ای حدیث ایضا صوفی میخیزت تمام کنیند صفت تا خود را و تعریف نشود پس خلا

این خطاب و اه این الی الدنیا و البزار عنه گویم این صوالت هم درین زمانه بسیار شیوع دارد بلکه دیدیم که بعضی یاران
بصرف زر خود رو سپی را می طلبند و نزد پارسی میگذارند تا با وی روی خود سیاه نماید و بعضی مجالس فسق و
تجربگی آفرینند و دیگران را تکلیف حضور و شرکت در آن لیهو و لعب میکنند و اسباب طرب جمله میوه یک و
توبه بایر و کس؛ حذیفه بن یمان گوید منی سده عنده فرموده سواي خدا نعلم از اقرب ساعت است بقا و و در خلعت
چون بینید مردم که میز ایند نماز و صنایع کردند امانت را و خوردند با ما و او داشتند دروغ را و سبک نگاشتن
خون را و مشغول شدند به بنا و فروختند دین را بدینا و قطع کردند رحم را و شد حکم ضعیف و کذب صدق و حریر لباس و ظاهر
شد جو و بسیار شد طلاق و مرگ با همان و این ^{شده} و خان شد این و صادق شد کاذب و صادق و کاذب شد صادق و کاذب
شد ضعیف و کاذب و در غیظ و سب شدند و کراهت کردند با این نابران و وزیران دروغگویان
و بنان ثمان و عن زعمه و پیشیدند پوست کوه سدا باشد و نهانی ایشان بد بو تراز مردار و تلخ تر از
صبر پوشش مایه ناز و ناز که بپسند در آن سچو افتادن ایود و ظاهر شود و صفر یعنی دینار و مطلوب شود
ببصار یعنی در هم بسیار شوند خطیبان که تر شود امر معروف و نهی رده شود مصاحف و نقش و نگار کرده شوند مسجد
و دراز شوند منبرها و خراب شود دلهما و نوشیده شود شرابها و معطل شود حدود و بنزاید کینز مالک خود را
و مینی پیاده پایان برهنگان را که بیدند پا و شاه و سزیک شدن شوهر خود را در تجارت و تشبه کردند مردان
بزمان و زمان بردان و سوگند خوردند بغير خدا و گواهی دید مرد بدون طلب گواهی سلام کنند معرفت و تفقه
کنند برای غیر خدا و طلب کرده شود دنیا بعل آخرت و گرفته شود غنیمت دولت و امانت غنیمت و زکوٰه تاوان با
زعیم قوم از دل شان ما فرمانی کند مرد پدر خود را و احسان کند با یار خود و اطاعت کند زن خود را و بلند شود
آوازهای فسق و در مساجد و گرفت شوند زنان سرانیده و سازنا و نوشیده شود شرابها و راه ما و گیرند ظلم
فخر و فروخته شود حکم و بسیار شوند شرط یعنی اعران سلطان و گرفته شود قران مرامیر و پوستهای دینگان
صفای و لعنت کند آخرین است اول امت را پس انتظار برید نزدیک آن حال با و سرخ و خسف و مسخ و قذف و دیگر
آیات را از حجه ابو نعیم فی الحلیة عنه و آنرا جمله آنکه ظاهر شود قول و پنهان شود عمل و مؤلف گردند زبانها و مختلف شود
دلهما و قطع کند هر ذمی رحم را پس نزد این حال لعنت کند خدا تعالی ایشان را و کور و کور سازد ایشان را و اه
احمد و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم عن سلیم موقوفه و احسن بن سفیان و الطبرانی و ابن عساکر و الدلمی عن مرفوعاً
و از جمله آنکه ظاهر کنند مردم علم را و صنایع نمایند عمل را و دوست دار باشند زبانها و دشمن باشند بدلهما و قطع کنند ارحام لعنت کند

ایشان را خدا تعالی نژاد ایحال کور و کور ساز و رواه ابن ابی الدنیائی کتاب العلم عن الحسن ج ۷ و در حدیث طویل از حضرت
امیر علیہ السلام مروی است آمده که از اقرب ساعت است اصناعت نماز و امانت و استحلال کباب و اکل ربا و اکل رشا و تشبیه
بنیان اتباع هوی و بیخ دین بر بنیاد اتخاذ قرآن مزامیر و اتخاذ جلود مباع صفاف و مساجد طرق و حریر لباس و کثرت جور
و قشور زنا و تهاون بطلاق و انتمان خان و خیانت موثر و گردیدن بظرفیت و ولد غیظ و امر افکار و وزیر کذاب امانت
خان و عرفان ظالم و قلت علماء و کثرت قرار و قلت فقها و تخلیه مصاحف زخرفت مساجد اطالت منابر و فساد عقوبت اتخاذ
زنان سرانیده و استحلال سحازف و شرب خمر و تعطیل حدود و نقض شهبو و نقض معایق و شرکت زنان با زوج در تجارت
و رکوب زنان بر اسبان و تشابه نساء با رجال و رجال نساء و حلف بغير خدا و شهادت مرد بغير استشهاده و تاوان شدن
زکوة و غنیمت بودن امانت و اطاعت مرد برای زن و حقوق او و برود دست و دور کردن پدر و گردیدن بارت میراث
و سب خرامت با اول و اکرام مرد برای اتقا از شر او و صعود جهال بر منابر و پوشیدن مردان کلاه ها و تضییق طرق و تشبیه
و استغناء رجال بر رجال و نساء بنساء و کثرت طبهار منابر و رکون علماء بسونمی و لایة و احلال حرام و تحریم حلال و افتا موافق خوا
و تعلم علم برای جلب نیا و دراهم و دنا نیر و اتخاذ قرآن تجارت و تضییع حق خدا در اموال و بودن اموال نزد بدان و
و قطع ارحام و شرب خمر و در مجالس لعب که دن بمیسر و نواختن طبل و ساز و مزامیر و منع محتاجان از زکوة و کشتن بی جرم
برائی اغاظه عامه و اختلاف اسوار و بودن عطا در عبید و سقاط و توالی سفهار در امور اخراج ابوالمشیح و عولیس و الدلمی
کلمه عن علی کرم الله وجهه در انشاء گفته مراد باصناعت صلوة ترک نماز و اخلال در ارکان و واجبات است و این منافی
روایت اولیت رفیع است از است آخریت رفیع نیز است زیرا که مراد بقا صورت نماز است و اینجا مراد باصناعت او باخلال
در خشوع و شروط اوست و اما اصناعت امانت پس در بنیاد گفته که واقع میشود لفظ امانت بر طاعت عبادت و دینیت
ثقت استی و الکل جائز است و مراد تشبیه نیا هو ال و رفیع و نجیص است و مراد بتباع هوی عقائد فاسده و آثار باطله
احادیث صحیح است و مراد به بیخ دین بدنیاض بنقص دین با وجود سلسله دنیا است و مراد بزمیر گرفتن قرآن یعنی بقرآن
بغیر تدبیر در معانی اوست و مراد با تشبیه سوسه صفاف نین است و نین است و منه الحیث ننی عن صنف النور و مراد بظرف
گرفتن مساجد مردوران برای غیبت است و تهاون بطلاق کثرت حلف بطلاق بدون سهالات بوقوع اوست مطا
از ن اسوار گویند مثل طنبو و براب و رب غیا و عطیل حدود عدم رجم رانی و عدم قطع ید سارق و عدم جلد قاذف
و مراد بنقص شهبو است که اکثر ماه مانا قس شود و مبق بق بعضی عهد است و حلف بغير خدا است که مثلا بگوید برب شاه یا
بجان شما یا این پسرس با سوگند بان است بنین زحماق و نایق و مانند آن بجهده گفته و قذافی زمان لای صدقون
حلف بغير خدا نشود و ان الیه رجوع و مراد بگردیدن بارت میراث است که رعایت نکنند در امارت دین و رشد
و تدبیر و علم و غیر ذلک از صفات اول بلکه گویند این سپه است و آن برادر امیر پس می الحق باشد با امارت و
اول کسی که احداث کرد این جوابه اسد زولی عهد کردند و لا و خود را بعد از خود و نکرده بود این را هیچیک از خلفا
راشدید و زوال است معتز او لا و فر پانچ و را مراد بسبب نرمانت او ایام است را سبب صحابه و تابعین و سلف

در مورد آنکه در این کتب که در این کار از این فتنه سرانجام گرفت و مراد پلوس تبحان است
 پس گفتند و کلاه پوشیدند و دستاورد ترک دهند و آنحضرت فرموده که کلاه عرب همین دستار است
 و در بعضی طرق آنست که در شایع عام که باها کنند و در وی نشسته گفتگوهای باطل نمایند و راه را برگذر کنند
 نگارند و مراد بکثرت خطبا آنست که خطبه برای خدا و باستحقاق نخواستند بلکه وظیفه خطابت بستانند و راغبان
 وی بسیار شوند در شاعری گفته و نقد را اینا للمسیحی لو احد اکثر من عشرین خطیبها و مراد بر کون علماء آنست که میل بسوی
 سوک کنند و فتوی بمقتضای هوای شان دهند اگر چه خلاف شرع باشد و باین افتاد توصل بسوی دنیا کنند و برای ایشان
 حرام را از معارف و اکل باطل و کبر و غرور و مکوس حلال سازند و تواضع و تقفل و اقامت حدود و غیره را از حلال
 حرام کنند و قصد ایشان در تعلم علم تحصیل دنیا بسیمای علم و علامت علماء باشد در شاعری گفته ان اکبر غنبتهم فی الفلسفیات
 و احکمیات فتراهم جالین بالنسبة و شرائع الاحکام و یجدون انفسهم من علماء الاسلام فانما لشد و انالیه را جعون و تجار
 گرفتن قرآن آنست که بی مزد کسی را تعلیم نکنند و شرب جنود در مجلس آنست که بدون احتیاط بچهری نوشی کنند و مراد
 بمیستقارست بقبح و بر چیز که در وی قمار باشد و حکم میسرست تا آنکه لعب بطفال بجز نیز همین حکم دارد و در حدیث
 شطرنج را میسر عجم گفته اند کذا فی النهایه و از میسرست لعب اعیاد به بیضه تا و مانند آن و مراد بکشتن بی جرم آنست که
 قاتل را نکشند و دیگر بر آنکه بر سیت از قتل و از قوم و قبیل و قرابت قاتل هم نیست و بر آنکه تا کسان وی در خشم آیند و
 این جمیعست میان دو گناه یکی ترک قود دوم قتل بری آتی بجه در شاعری گفته نده جمله من الاشرار و هی کلها موجوده
 و هی فی التزاید یوما فیوما و قد کادت ان تبلغ الغایة او بلغت نال الله تعالی ان یجذبنا الفتن و یجصنا من المومنین
 علی السنن و گفت ابو مالک ابو عمر اشعری که فرمود آنحضرت صلعم بر اینینه باشد از امت من قومی که حلال سازد زنا
 و ویبا و باوه و سازد تا او فرود آید قومها در پهلوی قومی و آیند ماشیه ایشان برای شان شام هنگام و بیاید مرد
 و بخوابد حاجت خود را پس بگوید که برو و فردا بیای پس شبها شب مسخ گردانند ایشان را خدا تعالی بصورت بوزنه تا
 و خوکها تا روز قیامت اخربه البخاری در ارشاد الطالبین تالیف ملا برهان الدین روح آورده که از جمله اشرار است
 ست مداهنت قضاة و حکام در قضا یا و احکام و انحراف از سنن و قتال با مسلمانان و حب حاکم و گرانی نزع و عقد
 بیوع در مساجد و قرات قرآن با لسان با عدم رعایت اعراب ترک عمل بر نصوص ظاهره و خصوص در متشابها
 و وقائق معانی و بسیار خوردن سوگند نام در محاوره و احتیال علماء در فعل ممنوعات و حرص بر جمع مال و کثرت
 اطباء و اهل کلام و تفحص رخص و ترک عزائم و کثرت مدارس و رباطات و مساجد و فقدان مردت و جیا و مشی زنان
 در اسواق و کثرت لواطت و مسافقت و کوتاهی عمر و استیلا کفار بر اخیار آنتی ملخصا معاذ بن جبل رضی الله عنه
 گفته در آخر زمان علماء باشند که مردم را بر زهد بر انگیزند و خود زهد نکنند و برسانند و خود ترسند و نمی کنند از
 رفتن زود ماته و خود نزدشان بروند و اختیار کنند دنیا را بر آخرت و بخورند و بوسیله زبانهائی خویش نزد
 شوند بتو لگران نه در و ایشان ایشان از چهار دشمن رحمن **فصل** در هم و منجمله امارات قیامت است کثرت

مردم کربا نرو صغار که بران در حدیث و قرآن و عید آمده و تهدید با تسبیح کرده اند درینجا چندی از ان کتب
از انجمله است شرک بنجدا و آن اعظم کبائر و اکبر معاصی است قال تعالی انه من یشرک بالله فقد حرم علیه ما واه الناس
و انما انجمله است قتل نفس بغير حق قال تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنة و اعداءه
عظیما و در صحیح مسلم است از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلعم البتة زوال دنیا آسان ترست بر خدا از کشتن مرد مسلمان
بسیارست شافعی در کتاب لشهادت از مختصر فرائض کلام کرده بر آنکه اکبر کبائر بعد شرک قتل نفس است و از انجمله است
زنا قال تعالی لا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و سار سبیلا و در حدیث آمده بر شیکه زانیان مشتعل شود روی نامی ایشان
باتش و زنج رواه الطبرانی عن عبد اللہ بن بسر و زانی پیر قبیح و فحش و اعظم است نزد خدا از زانی جوان و در روایت
بی هقی از ابن عمر از آنحضرت صلعم آمده که زنا مورث فقرست و همچنین زنا با زن همسایه فحش است از غیر در صحیحین از حدیث ابن مسعود
آمده که پرسیدم آنحضرت را از گناه بزرگ تر از خدا فرمود و اینکه زنا کنی با زن همسایه حافظ این قیوم گفته زنا بر مراتب است
بعضی اشد از بعضی زنا با جنبیه که زوج ندارد و عظیم است و اعظم از وی زنا با اجنبیه که زوج دارد و اعظم از وی زنا با
محارم و زنا می شب زنا می بکر و زنا می شیخ اقبح است از زنا می شاب و زنا با ترقیح است از زنا می عبد همچنین زنا می عالم
بدترست از زنا می عامی و از انجمله کفر طاعت و احوال بر فاعل و مفعول آن لعنت آمده و انواع عقوبت که بر لوطیه در قرآن
جمع کرده اند بر هیچ انبی از اتم نکرده چنانکه طمس ابصار و تشوید و جوه و امر بجزئیل علیه السلام برای بر کندن قریه نامی
شان از بیخ و قلب منجی دن آن برایشان باز خسف کردن باز باریدن سنگ از آسمان و صحابه اجماع کرده اند بر قتل
فاعل وی اگر چه در کیفیت قتل مختلف اند از حرق و جرم و بدم و جزان و از انجمله است شرب خمر اگر چه یک قطره باشد و
انما انجمله است سرقه و کفی بها اثما و عاراً و در حدیث بر سارق لعنت آمده و از انجمله است قذف قال تعالی الذین یرمون
المحصنات العاقلات المؤمنات لهن فی الدنیا و الآخرة السخ و ان من قبیح است قول مردان و زنان جاهل در حق غلام
و کنیز خود ای محنت ای قبحه ای زانیه ای ابن العجبه ای و در ان زنا می حرام زاده و مانند آن در تشبیه العاقلین لمحی الدین
الغاس گفته این از ذنوب عظام کبائر است که مع حبس در دنیا و مقت در آخرت است و از انجمله است مشهادت زور
در حدیث آمده برابر شد مشهادت زور با شرک بنی اسسه هر فرمود این را خوانند فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا
قول الزور و رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن حبه و از انجمله است غضب با کسی که از برده از ربع دنیا باشد و در صغیره
و غضب نعی از ظلم است و الله لا یحب الظالمین و از انجمله است فخرانه از حضرت قال تعالی و من یولم یومئذ و یره الاستخفاف
او متخیر الی فتنه فقد بار بغضب الله و ما و جهنم و من یصلح المصیر و از انجمله است اکل ربا قال تعالی فاذنوا بحرب من الله
رسوله و در احادیث بر اکل ربا و موکل و کاتب شایع و می لعنت کرده اند و همه یکسان فرموده و از انجمله است
اکل مال یتیم بغير حق و از انجمله است عقوق والدین و قطع رحم قال تعالی و قطعوا رحمکم اولئک الذین لعنهم الله فاصحابهم
و اعی ابصارهم و از انجمله است کذب رسول خدا صلعم و بران وعده و دوزخ کرده اند و از انجمله است کتم مشهادت
بلاعذر قال تعالی و من یکتمها فانه اثم قلبه و از انجمله است یمین غموس و در حدیث آنرا از کبائر شمرده اند و از انجمله است

بر آواز آن جمله است حیانت و کبلی و وزن و ذریع قال تعالی وین مطلقین از آن جمله است تقدیم نماز
 بر وقت یا تاخیر آن از وقت بلا عذر قال تعالی ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتبا سو قوتا و قال فویل للمصلین الذین هم عن
 صلواتهم ساهون جمع بین الصلواتین یعنی عذر نیزین حکم دارد این بی عاظم از این قناده عدوی آورده که خوانند شکر بر آن کتاب
 هر که از کبائر است جمع بین الصلواتین یعنی بغیر عذر حافظ این کثیر گفته است سادش صحیح است محمد بن نصر مروزی گفته از سنی
 شنیدم میگفت صحیح شد از آن حضرت صلعم که تارک نماز کافر است و همچنین بود برای اهل علم از زمانه آنحضرت تا ایندم که تارک
 نماز عمد بغیر عذر تا آنکه وقت نماز برود کافر است و از آن جمله است زدن مسلمان بلا حق در حدیث بر کسی که وقت ضرب
 مسلم حاضر باشد و از وی دفع نکند لعنت آمده و از آن جمله است سب صحابه و نقل کرده اند غیر واحد از آنمه اجماع بر تکفیر
 سب عایشه و در تکفیر سب بگر صحابه از پنجین و غیرها اختلاف کرده اند و اقوال درین باب بسیارست حاصل آنکه
 سب و ابر است در میان کفر یا ارتکاب کبیره از کبائر و از آن جمله است اخذ رشوت در حکم اگر چه بحق باشد آنحضرت راستی و
 مرتشی را لعنت کرده رواه ابوداؤد و الترمذی و صحیح ابن حبان و اسحاق بن عمار و ابن عمر و از آن جمله است دیانت و آن تقریر
 اهل خودست بر فساد و در حدیث جنت بر ویوت حرام گردانیده اند و از آن جمله است قیادت و آن جمع است میان مرد
 و زن اجنبیه برابرست جامع مرد و باشد یازن و از آن جمله است سعایت نزد سلطان بمحضرت مسلمان و از آن جمله است منع
 زکوة و نسیان قرآن بعد تعلم وی و اتراق حیوانات بنا را اگر چه قمل و بر غوث و غیرها باشد و ترک امر بمعروف
 و نهی عن المنکر با وجود قدرت و یاس از رحمت خدا قال تعالی لایاس من روح الله الا القوم الکافرون و این از کفر خدا
 قال تعالی فلا یاسن کرا الله الا القوم الخاسرون و افتادون در اهل علم و قرآن و ظهار بازن و خوردن لحم خنزیر و فرور
 بلا عذر و امتناع زن از فرارش بازوج بلا عذر در حدیث بر چنین لعنت ملائکه آمده رواه البخاری و مسلم و جاد و کز
 و در حدیث ساحر را مشرک گفته اند راضی و نووی غیرها گفته اند تعلم سحر و تعلیم وی حرامست علی الصحیح و درجات
 وی متفاوتست و وطی زن در حیض در حدیث آمده بر که آمدن جالض را یا در بر زن یا کابرج او تصدیق کرد او
 وی کافر شد بجزیکه بر محمد صلعم نازل شده رواه ابوداؤد و از آن جمله است نیمه در صحیحین از حدیث آنحضرت صلعم آمده که در غل
 نشود جنت را تمام و حقیقت نیمه فساد سر و تنک سترست برابرست که بقول باشد با کتابت یا بر فرود منقول از اعمال
 باشد یا اقوال و عیب باشد یا غیر آن و با آنکه این همه را راضی و نووی و ابن الرفعه رحمهم الله تعالی از کبائر شمرده اند
 و از آن جمله است غیبت که در اعضاء است و سمی که در زبانهها شیرین تر از زلال است قرطبی گفته نیست خلاف در آنکه غیبت
 از کبائر است اتهمی و احادیث در وعید آن بیش از حضرت و حقیقت غیبت ذکر چیز نیست که مکرده و در آنرا مغتاب
 برابرست که در بدن باشد چنانکه گوید عیش است یا احوال یا اقرع یا اطلس یا صلح یا طویل یا قصبیر اعرج یا اسوسیا اصفه
 نخوان یا در نسبت شد چنانکه گوید پدرش فاسق بود یا کاس یا زبال یا اسکاف یا خانک یا صلوک و سخوان یا در
 خلق باشد چنانکه گوید بد خلقست یا منکبه یا احمق یا نامرد یا عاجز یا ضعیف القلب یا جمول یا خلیع یا عبوس یا آبت در چشم
 ندارد یا در پده و بن یا را شخائی است و نمود یک یاد و فعلی باشد چنانکه گوید خائن است یا سارق یا کاذب یا شاره

ثمر یا کسلان یا غیر عارف بشمار و بیح یا استخوان در نماز یا غیر محسن کوع یا سجود یا غیر محترمانه یا غیر بار بوالدین عیب
 کنند و مردم یا قلیل الاذیث کثیر الکلام یا کثیر الاکل یا نداشتن نمیدانند یا فلان علم نمیشناسد یا نیست منصف در سنازه یا
 چنانکه باید نمیتواند کردن یا تسلیم نمیکند حق را وقت ظهور یا کثیر العویست و سخنها یا در لباس وی باشد چنانکه طویل
 الذیل است یا کبیر العمام یا چرکین جامه و سخنها پس اینهمه و امشابه آن غیبت است اگر انگیس درین اقوال خود صادق
 باشد و محتاج بصوت عاصی خدا و اکل لحم برادر بود و آزار بخله است گوش نهادن بر غیبت بر سبیل تعجب تا نشاء متعجب
 بغیبت بغیر اید و از تعجب این کس محتاج غیبت وی بیشتر کند و آزار بخله است بهتان کردن و عدم استتراه از بول
 و تهاون قادر مرج تا آنکه ببرد عده بعضهم من الکبائر و تکذیب بقدر و تهمین مسلمان زیاده بر سر روز مگر بنا بر عبت
 در چهره یا تطاهر منق و سخو ذکرت خوردن آن و آزار بخله است یعنی کذا عده الحاقا الذی بهی استیل
 علیه بقول تعالی یغون فی الارض بغیر الحق اولک لهم عذاب الیم و غدر و نقض عهد و عدم وفا به بیعت بسبب غیبت غیر
 دنیوی و آتیان گنهان و عرفان و منجان و تصدیق قول ایشان فرطی گفته این کبار است و کذا الذی بهی و این تقیم
 بنوی گفته عارف آنکه دعوی معرفت امور کند بمقامات اسباب اسلال کند بدان برهه واقع آن چنانکه مسروق از سنا
 و شناخت مکان ضاله و سخو ذکرت آزار بخله است اعتقاد نزول مطربنو کذا و کذا و کشیدن تصویر جاندار در جامه و دیوان
 و ظرف و جز آن و این قوم است عمال بظواهر الاحادیث و لعبت بیانات مغایر و بعضی حضرت است و تر و مالک خریدن
 مردان برای لعب خزان خود کرده دانند و آزار بخله است نشانه ساختن جاندار و قتال با مسلمان بغیر سبب شیعی و همچنین
 لعن مسلم و لعن غیر مستحق لعن کذا عده شیخ ابن القیم و الذی بهی و غیره بقوله صلعم لعن لمون کقتله واه البخاری و مسلم و تسبیب
 لعن الدین و دو دشنام دادن عومل یکی دشنام و مطلق سابق تتبع عورت مسین عده ابن القیم فی الکبائر و همچنین
 در سوگند که کافر باشم یا یهودی یا نصرانی اگر چنین بکنم و سخو ذکرت قتی که در آن قول کاذب باشد عده ابن القیم فی الکبائر
 و آزار بخله است تبارز بالقاب مکر و به بغیر ضرورت قال تعالی لا تبارزوا باللقاب بدوی و راؤ کاه گفته علا اتفاق کرده اند بر تبارز
 تلقیب انسان بچیزیکه مکره میدارد آنرا هر چه باشد و این بخله است سوگند بغیر خدا و در حدیث آنرا کفر و شرکی شمرده اند و تسنا
 بسوقی غیر پدر یا تولی بسوقی غیر موالی و اجماع بر آن است کرده اند و حجت احرام گفته لعن من انسب کذا عده الذی بهی
 و ابن القیم رح و بیاحت بر میت و نظر خند و شوق جبین مصائب کشدن بومی و آسمان کافر گفتن و دشمن خدا خواندن بدعا
 گرفتن و در بر راست کردن با عقاب آنکه در نوازل تاثیر می هست و فشران گاه و حمل بیع و شرای آن برای شراب
 خوردن شمن آن و ترمیم سلعه بسوگند دروغ و حق ظلمت در زکوة بعد و جواب آن و باشتن تا کذا عده القرطبی و الذی بهی
 غیره من الکبائر و استیلا بر آب که مخصوص یکسی نیست و منع کردن مسافران از آن و منت نهادن و عطا و تسبال ازار
 او قسب و عود و تطیب آن بطریق بط و خیلار و تعزیر کذا عده الذی بهی و غیره و زین بلانی بحال و بلاد حرمین شریفین
 شرفها بسیار است و آزار بخله است جو که درین حکام و ساطین و قضاة و عمال مرغی بود علم نمودن بغیر کتاب سنت و غیر
 حدیث با سبب تهور و احترام سلطان و قاضی و غیره با ازل حاجات و مسکنت و االی ساختن امام یا قاضی کسی را که صالح

مراتب با صحبت و ترک اولی بولایت و رشوت گرفتن در حکم و کبر نمودن و در بین احوادث نمودن
 این القیم گفته این کبیره را مراتب مختلفه است باختلاف مراتب حدیث پس چند آنکه حدیث بزرگ باشد کبیره اعظم بود و در اول
 کبائر شمرده ذهبی کسی که دعوت کند بسوئی ضلالت یا جایی کند سنت سینه را و این است معنی احوادث در بین و
 از آنجمله است اذیت مسلمین و شتم ایشان کذا عده احوال الذبیه و اختیال در شتی برای احوال تکبر و اعتقاد کذب بغیر ضرورت
 و تحیل بر اسقاط واجب اباحت حرام کذا عده ابن القیم ریح و گفت مسخ کرد خدا تعالی پیوسته در بصوت بوزنه ما و خنزیر ما بر
 تحیل ایشان بر استباحه حرام خدا که شکار ماهی بود و ریشنه و عقاب کرد بر اصحاب جنت که حیل کردند در اسقاط
 حصه مسکینان بگردانیدن آن بلغ در یک شب بچو صمیم و لعنت کرد و آنحضرت بر پیوسته بر استباحه ایشان پیوسته را که حرام
 بود بر ایشان و فرمود مستحل نگردانید محارم خدا را بادی حیل و قال تعالی ان لنا فقیهین یخافون الله و هم و مخادعت
 همان احوال است باظهار چیزی که فعل آن جائز است با ابطان چیزی که ناجائز است پس مخادعت خدا حرام است حیل کردن
 بر استباحه حرام و اسقاط فرض مخادعت است اتمی و از آنجمله است بخل کردن بواجب شرع و کفران احسان محسن کذا عده
 ابن القیم و الذبیه روح و از آنجمله است حسد و آن عبارتست از تمنی زوال نعمت محسود و آن اول عصیان است که بلیغ آن
 تا فریاد خدا کرده مستوجب لعنت جاوید گشته و در قرآن پیوسته در وصف کرده اند بحسد قال تعالی یحسدن الناس علی ما آتاهم الله
 فضلو عده ابن القیم و غیره من الکبائر و از آنجمله است سو جوار و عده ابن القیم و غیره ایضا و شنیدن سخن قومی که مکروه
 میدانند سماع وی را ابن القیم از کبائر شمرده ذهبی گفته بخیل که کبیره نباشد محمی الدین بن ابراهیم نخاس گفته گویم کبیره
 بودنش نیک است و الله اعلم و از آنجمله است در آمدن بر ظالمان بغیر قصد صحیح بلکه برای اعانت و توقیر و محبت شان قال
 تعالی لا تعاونوا علی الاثم و العذون قال تعالی ولا تکرهوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الا یم و رتبه الغافلین عن اعمالهم
 گفته بعضی دم که عادت و نول بر ملوک ظلمه و فضاة خون دارند میگویند قصد ما نفر ظلموم و مساعدت ضعیف با دفع
 ظلمت یا تسبیب معروف و مانند آن است پس اینکس در دو حال خالی نیست اگر تناول ماکل و مشربتان است
 شریک مقاصد و آری ایشان قبول کنند اموال ایشان که از جهات محرمت و وجوه مظالم و کوس و مصادرات
 اکتساب کرده اند و در این است در آنچه میبند نزد ایشان از منکرات پس حاجت نظر در سو حال وی بسوئی دلیل
 نیست زیرا که برای بصیرت میباشد که وی از سوار السبیل گراه است و بجهت آن است که در حق وی گفته اند الله
 یضاعف لهم الذنوب و هم یحسبون هم یحسبون صنعا و عم ایشان آنست که مصلح اند حال آنکه مفسد اند و نمیدانند و اگر این کس
 از کسانی است که با سانی میکنند ماکل و مشرب قبول نمیکند در راه و صلح بلکه انکار میکنند بر ایشان منکرات را
 که نزدیک ایشان میبند پس می در محل استتبابه است و حال وی میزانی است که بان شناخته میشود و صحت وی
 از سقم وی و آن نیست که در دخول بر ایشان و کلام کردن بایشان در رنگ مکره است و میخواهد که دیگری از وی
 این نکات کند پس اگر در برقی به تصار منظوم و اسحاق مزام پرداخت میل بصحبت ایشان نکرد و اجتماع بایشان
 ننخواست و در محاوره روی به روی از وی نکرسی بد که پادشاه را چنان گفتند و او بمن چنان فرمود و سبب من کما

فلان بگردان من مساعت فلان بخواست دمانندان و همچنین اگر سلطان یکی را بروی مقدمه کوز و قوس بجاخت آنچه
 از امور معروف از اینکس میگرفت از وی گرفتن آغاز کرد برین کس شاق نشد بلکه نزدیکی بحال انشراحى در قلب و فرحتى
 در خاطر یافت و دانست که حق تعالی وی را از تعرض باین خطر عظیم کفایت کرد پس اینهمه احوال بر صحت قصدى ال
 ست و او را اجربیت و بی حاصل اگر قضیه بالعکس است پس نیت فاسد نیست قصدى مگر طلب منزلت نزد ایشان و قیام
 بجاه نزد عامه و حصول امتیاز بر اقران و مثل آن دیگر مقاصد فاسد که منحصر نمیتواند شد و الله تعالی متقلب القلوب علی من یشاء
 علمه شتعال ذرة فی السماء و الارض و هو السميع العليم و آنرا بجملة است و در وی بودن که پیش هر یکی از متباغضین بود چه میگویند
 رود و حرفی دیگر گوید و این صفت منافقین است و دیگر ملازمت شرفش است چندانکه مردم از اعتراض کردن وی
 در گذرند بلکه از بخشش و شرمی اتقا کرده و بلینت کلام و خضوع زمام پیش آید و دیگر غلول است از مال غنیمت بسیار
 یا کم پیش از قسمت امام و دیگر قتل نفس خود دست عدا قال تعالی و لا تقبلوا الفسک ان کان بکم رجاء و من یفعل ذلک عدا انظما
 فسوف نصلیه ناراً و کان ذلک علی الله سیرا و دیگر قتل فرجى است و اکل حرام بغیر ضرورت و کسر دراهم و دتا نیز و گفتار
 که این از صفات است و غصب کردن زمین خاصه و تجاوز مردم در همه منازل یا طرق برائى خدا سوال یا قتل نفس و مسی بستان
 لقوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله الا ان یراد عبادات و سخریه و استهزاء با مسلمان قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
 لا یسخر قوم من قوم الا یة و است اجماع کرده است بر تحريم وى و معاوات اولیاء الله بغیر حق و شستن در وسط حلقه اگر برائى
 گفتگو نباشد و تعلم علم برای غیر و بحد و آنرا بجملة کمان علم شرع و تمت سوال با وجود تعیین جوابان عدله الذی بی این
 القیم من الکبائر و تفسیر کردن قرآن برائى و برادر قرآن و حکم بکفر عظیم المفسده که ضررش منتشر گردد و و قائل در گفتن
 وى پروا کنند و احویت نماز عصر و مخصوص و رفع ماموم بر خود را از رکوع و سجود قبل امام عدله ابن القیم من الکبائر و توجی
 یه من غیر تصریح بخرم وى کیره و سردی بروى مصلى عدله ابن القیم من کب روستی علی صحیح حرام است و گرفتن قرص نیت
 او اندرون آن از قبیل اکل اموال مردم باطل است و تزویج زن با مردی که در سب و تحقیر زن برائى خود یا غیره که بگفته
 غلام از مالک تحطی رقاب و مرد و زوجه عدله ان فبمن کس بر زون و عیبه گویند حرام است و سترک جمعه بغیر عذر تا آنها
 بدار و عدله الذی یغیره من کب بر زون خدمت خدمت اعات بر و قی و قبول هدیه عوض شفاعت و تزویج عت
 یکدیگر است و تمتع وصال غلام و ذی رحم خود با وجود شدت احتیاج آنها بسوی وى و ترسانیدن اهل مدینه و بدری
 احراستن آنها و احدات صدق مدینه و جداوان تی بی دران قطع درخت و گیاه وى و آنرا بجملة است افشای یکی از دو
 از وجع راز و بگری را و داخل کردن زن بر قومی کسی را که نیست از آنها بزیلای و طلی شبیه و مانند ان یا انتقام مرد از سپهر خود
 عدله ابن القیم من الکبائر و افساد زن بر زوج و عیبه بسمید کند عدله ابن القیم من الکبائر و طلاق خواستن زن از شوهر بغیر
 نیت و در سب و زنت با همه بیک از ان بدان وى نمودار باشد و تا پیش از راه گمراه کردن و در حدیث بروی
 اعنف آمده و تغییر دادن مناره ایضاً علامات راه است و مسافران بدان راه میروند کذا عدله الذی و ابن القیم
 و اما جمعه بوسیدن مردان حریر را کذا عدله الذی و ابن القیم و غیره با من الکبائر و ستمجسد کبائر و محرمات

بران و سماع او تار و معارف کذا عده العراقیون من الکبار و کتب بنو و آن حرام است علی الصیحیح و امام الحرمین گفته
صیحیح است که از کبائر است کذا عده ابن القیم و غیره و کتب بشرطیج مکروه است علی الصیحیح و طیبی میل بتحریم و می دارد
و اختاره الرویالی استافی گفته لعب بحره و قرق مکروه است و حره پاره چوبی را گویند که در وی حفر کرده سنگریزه
پهنه و آنرا مشک هم گویند گویم اطلاق کراست در عرف سلف بر حرمت بسیار آمده و آنرا بجملة است مضارت در وصیت
بمقد خیران و ارث یا تقیص می و در احادیث بران و عده و جوبت کرده اند و زیارات زنان قبور را و در تحریم و
برکت و اباحت وی سه وجه است در مذمت شافعی لکن ابن القیم در اغاثة اللمعان در کبائرش شمرده و همچنین تصریح کرده
البیرونی آنکه مساجد ایفا و سرج بران چه در احادیث بران لعنت آمده و گفته که از اعظم محرمات و اسباب شرک است
ماز نرو قبور و مسجد گرفتن آن و بنا کردن مسجد بران و نصوص نهی از آن متواتر است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و
عامه طوائف تصریح کرده اند به نهی از ساختن مساجد بران برای متابعت سنت صحیحه صریحه و اصحاب احمد و غیرهم و
اصحاب کوفت شافعی هم حرام گفته اند آنرا و گروهی مکروه گفته و لائق حمل کراست است بر تحریم برای حسن ظن بجملة تاگان
بزند و حق شان که آنها جائز داشته اند چیزی را که متواتر است لعن آنحضرت بر فاعل و نهی آنحضرت از آن انتهی کلامه
و نیز گفته حکم اسلام برای مساجد که بر قبور است آنست که همه را بهم کرده با خاک برابر سازند زیرا که اینها ادلی تر
از مسجد ضرار و همچنین قبها که بر قبر است بهم آن واجب است زیرا که اساس نهاده شده اند بر معصیت رسول خدا
صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت نهی کرده از بنا بر قبور پس بنا بر موسس بر معصیت و مخالفت و غمی محترم است و اولی تر بهم است از بنا
عسب قطع و آنحضرت امر فرموده بهم قبور مشرفه پس بهم قبایر بنا و مساجد قبور اولی و احمری است و همچنین
است از آل هر مدین و چراغ که بر قبر باشد و اطفال آن زیرا که فاعل وی ملعون است و این وقف غیر صحیح و اثبات
و تنفیذ آن حلال نیست انتهی و آنرا بجملة بعض النصار ابن القیم گفته مراد بانصار ناصران خدا و رسول و کتاب
بنی اند و آنها قیامت بی اند پس معادات و بعضی ایشان از کبائر است انتهی گویم این مراد در غایت
بعده است از احادیث و اید و بین بابی را که مورد انبار انصار خاص اند مقابل مهاجرین اگر چه بطریق تبعیت دیگر
ناصران دین مایه نهاده در آن بخش باشند و ختم بر فصلی که درم چنانکه اجتناب از کبائر و موبقات واجب

است هم چنان از صفات و محقرات هم ضروری که صغیره یا صغیر از محکم بگیرد و همیشه و اجتماع صفات محکم است بنا بر علیه
 درین فصل بیان چندی از صفات کنیم که خالی از مزید تنبیه نیست پس از آنجا که نظر بسوی اجنبیه بشهوت و بغیر شهوت
 خواه بسوی دست و رومی باشد یا سائر بدن اگر چه از فتنه مامون بود قال تعالی قل للمؤمنین یغضون ابصارهم ویحفظون
 فروجهم الا بیه و مکروه است دیدن مرد و زن فرج خود را بی حاجت و در نظر کردن احد الزوجهین بسوی فرج دیگر و در مجامع
 است حرمت و کراهت و اصرح کراهت است و آنجا که است اشراف بر بیوت مردم بغیر اذن و اجتماع غیبت و سکوت در
 انکار آن با وجود استطاعت آن حرام است بعضی در کبار شمرده اند و آنجا که است ترک سخن را بکوه و عار استماع با کسی
 رکوع و سجود و کثرت خصوصیات اگر چه بحق باشد و جلوس با فساق از رومی ایناس با او نشان قبیح و شرادر مسجد و نماز
 نهی عنه در اوقات نهی و او حال نجاسات در مسجد و همچنین در حال مجامع صغار وقتی که امن از تخمیس ایشان نباشد و کجا
 وقت خطبه امام و آن حرام است و بیع بعد از آن ثانی روز جمعه و عقیقه در نماز و نذر بعضی حرام و نذر بعضی مکروه است
 و ضحاک نماز و عدم تمام رکوع و سجود و عدم اقامت صلیب آن چون وعید در بن باب شدید است در جمیع کبیره بود
 اوست و قرارت قرآن با مکان یا فراطه و التسلح حرکات که از آن حروف متولد شود مثل الف الف الف یا از جزو او او
 ضمه این حرام است بر صحیح و بول و براز کردن رو بقبله و پشت بقبله در صحرا و این نذر و شامعی حرام است و در صحیحین از آن
 آمده و تخلفی در طریق یا سایه یا مواری و مسلمانان و تناسلی و کس در حالت غایب که هر یکی ستر و گیری می بیند و این حرام
 و آبسه گرفتن روزه و ابرو و جوی که محرک شهوت باشد و آن حرام است علی الاصح قال النووی و آنجا که وصل در صحاک
 علی الاصح و استعمار بکن و غیره و مباشرت اجنبیه بغیر جماع و وطی زوجه مطهر قبل تکفیر و رجعت و طلوت با جنابیه و مسکن
 زن بغیر زوج یا محرم یا زنان ثقه و معتد و آن حرام است و احتکار قوت و ان از کبائر است حمد البعض و تحس و بیع
 ثقه به ناکه و لقه و شاة و جاریه و فرس و بیع برادر و سوم بر سوم برادر و زهدیه بر طقه بی بیع حاضر برای با
 و نامی جلبت بیع نسی عیب یا بغیر بیان عیب بیع عیب طلبت است با ده ساز و آساعت و ن و پروردن سنگ نبر برای
 زرع و ماشیه و صید و قرق و ختن غلام مسلمان بدست کافر و استعمال نجاست در بدن بغیر حاجت و بیع مصحف و سائر
 کتب علم شرعی بدست کافر و کشف عورت در حمام و در خلوت بغیر حاجت و نذر غسل بغیر عذر و خروج از مسجد بعد از نماز
 بقصد تنها گذارون نماز و آنگذدن بصاق در مسجد خصوصاً جانب قبله و آمدن در سبب بعد اکل بصل یا ثوم و دیگر آنچه که
 که موجب یدانی مردم باشد و گدائی کردن بغیر حاجت آن حرام است و سوال کردن غیر حجت بوجه الله و در چند حدیث بران
 وعید آمده و گرفتن چیزی بغیر طیب نفس و پنده که بجهت حیا حاضرین میدهد و در آموزش ساختن سخن تر اندازی بتعلیم
 و سده بعضی من الکبائر و توومی گفته سخت مکروه است و در و نفرستادن بر آنحضرت بعد از شنیدن اسم مبارک
 وی صلعم و حرص کردن بر مال و جاه و تفریق نمودن در میان جاریه و ولد صغیر وی بی بیع و مانند آن و قطع درختان
 حرم که در محکم توومی گفته علماء اتفاق کرده اند بر تحریم آن و قبضه شوک و قطع نبات غیر از خر و غیر شید و آن علاج وی از
 بکانش و تنجی وی از موضع وی و این همه حرام است و حمل سلسله بکله بغیر حاجت و طلاق حائض حامل بغیر رضای وی و است

همانچ در معنی وی باشد و بر چیزانیدن آدمی از مجلس خود بستن آنجا مسجد یا تند یا محل یا مدرسه سر و جا
کردن دو کس بپوشیدن و خواب روغ بستن که چنین دیده ام و حال آنکه هیچ ندیده و این شدید التحريم است و بحکم که کبیره
باشد و خوشی در باطل مثل گفتگو در معاصی همچو حکایت احوال زنان و مجالس خمر و مقامات فساق و تنعم اغنیا و تجر
ملوک مراسم مذمومه و احوال مکروهه ایشان زیرا که خوشی دران حرام است غزالی گفته و داخل است دران خوشی در
حکایات بدیع و مذاهب فاسده و حکایات ماجریات صحابه بروچی که موهم طعن باشد در بعضی ایشان قال تعالی و کنا نحو
مع انما الضمین و در حدیث آمده اکثر مردم از روی خطایار و زقیامت اکثر ایشان از روی خوشی در باطل است و ابتدا
سلام بکافر و تووی در ریاض تجریم آن رفته و تحت کردن بر دابة و غیره حیوانات و این حرام است و اگر کبیره گویند
بنا بر رجوع لعنت بر قائل وی هم دور نباشد و سب اموات بغیر مصلحت مثلا مبتدع باشد و سب وی بنا بر بدعت و
تخذیر مردم از وی بکند تا اقتدا با او نکند و سب میت حرام است و تعلیق جرس در گردن بشر و غیره و و اب نووی
در ریاض تصریح تجریم وی کرده و تکلف کردن در کلام باظهار فصاحت بلاغت و استعمال غریب لغت و قائلین
اعراب تشدق بجز ضرورت و این اقرب است بکبار در حدیث آمده ملک المتنتعون رواه مسلم عن ابن مسعود و وطنی
و جلوس برومی و این حرام است و کسب مردمانه از عفره و این نیز حرام است و ضحک بخرج بروج و کثرت ضحک بلا سبب
و مالیدن زن عطر را نزدیک خروج از خانه و اخراج زکوة از شمال خود و این حرام است تصریح کرد تجریم وی بقیه
لقوله تعالی و لا یموا انکبث منه تنفقون و صوم یوم الشک تجزیه کی از دوزن بردگیری و این نیز حرام است و
تخصیص حدالاولاد بعطیه و انحضرت آنرا جور نام کرده و خفتن بر سطح غیر محجور و بحکم که کبیره است زیرا که دران تعذر
نفس هلاک است و خفتن برومی بغیر ضرورت و سوار شدن در دریا و وقت ایجان و بحکم که کبیره باشد جهت عرض
نفس هلاک و رجوع در سبب جز سببه ولد در تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین گفته ممکن نیست حصر صغائر مگر باستیفار چیز
که نفس کرده اند علاوه بر تحریم می و این امر است که نیست مطیع در حضر آن و آنچه ذکر کردیم جمله صالحه است از ان و در
فصل آینده بعضی در ذکر منهی عنهم بیدر لیکن باید دانست که صغیره نظیر کبیره است بچند امور از آنجمله یکی اصرار است بر
دیگر استصغار وی زیرا که گناه چند آنکه عظیم میداند آنرا بنده صغیر میثنا سدا نرا عفو خدا و چند آنکه صغیر میداند آنرا بنده
بزرگ میثنا سدا نرا بجهت استعظام معصیت مشهر شهود قلب است چیز از عظمت خدا و جلال و کبر بانی
او و است بر بندم و کراست دل و استصغار معصیت دلالت میکند بر قلت مبالات و عدم اکثر اثر او بشهود و بر
نخافت خدا و آنرا بجهت سرور بنمغره و فرج بترکابان و افتخار نمودن بدان چنانکه گوید و شب بظلمان زن
یا فتم بعد از آنکه بسیار مسوع و لغز بجا برده دید پس بکنار کشیدیم و بوسیدیم و قلانی با من خصومت کرد عیوب و

و در منع از آن قاعده است نهی از تزویج با زن بجهت حسن مال می رواد این ماجه و از تزویج زن غیر زاینده و از نکاح
امه بر حره و از اکل طعام متباین یعنی متفاخرین رواد ابو داؤد و از خوردن از وسط قصعه بنا بر ترویل برکت در
وسط آن رواد الترمذی و صحیح و نهی کرد از سح دست بطعام تا آنکه بلیسد آن را رواد مسلم و نهی کرد از نوشیدن آب
از زمین مشک از سوراخ قبح و از دیدن در آب در آوند در حالت شرب از اکل شرب است چپ از شرب است
و از شرف شیب از بزین قرآن بزین دشمنان و از تمنی نقاره و از ندای بخم و از داغ دادن و از تحریش بین
الیهام زیرا که امتی از امم در آن هلاک شده در تنبیه الغافلین گفته و آن مناقرت و یک و مناظرت کباش و بقروجر
آن است و نهی کرد از سوال بامارت و در معنی اوست قضا و غیره مناسب نهی کرد از قضا در حالت غضب نهی کرد از مثل
ساختن و از کشتن نهان و بچه با در جهاد و از تفرق حبش در ترویل و از بیع معانم قبل تقسیم و از اکل لحوم حمر اهلیه و از
ساکنت مجامعت مشرکان فرمودن ساکنهم و جامعهم فلیس بنا رواد اسحاق و قال صحیح علی شرط البخاری و رواد الطبرانی
من حدیث سمره و نهی کرد از تبلی یعنی ترک نکاح و نهی کرد از تاخیر نماز چون وقت بیاید از جنازه چون حاضر شود
و از بیوه چون کفو می یافته شود رواد اسحاق و صحیح اسناد و نهی کرد از قبول هدیه مقترن و از اخذ ضاله ابل نهی
کرد از خفتن قبل طلوع شمس و از فرج شیر در و از سب ارض و از سب پانته و ملوک از سب دنیا و از رذ شرب عسل و از
سب ضعیف و از سب لیل نهار و شمس و یس و از طلاق زنان بگر از ریت و فرمود خدا دوست نمیدارد و از واقفین ذوات
را رواد الطبرانی من ابی موسی و از پوشیدن چشم در سجده زیرا که فعل بهر دست و از وضو کردن در کینف و از
روشنی گرفتن از نار اهل شرک و از کردن نقش غریب بر خاتم رواد احمد و النسائی مراد نقش محمد رسول اللہ است و از
نوشتن شیزن محقر با ولاد و نهی کرد از جلوس و رکوب پوست پلنگ و اه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه
و از سوار شدن با زرد کسن و دایه و نهی کرد از پرسیدن چیزی از اهل کتاب زیرا که آنها هدایت نکنند شما را چون خود
گمراه بوده اند و فرمودن شنید با هر عالم مگر عالمی که بخواند شمار از پنج چیز بسومی پنج چیز از شک یقین و از عدالت
بنصیحت و از کبر بتواضع و از ریا با خلاص و از رغبت بر هبت اخوجه ابو نعیم فی اسکلیه من حدیث جابر و نهی کرد از تمارض
و فرمود بیمار نه نماید خود را پس بیار شوید و گور نکنید برای خود پس بمیرید اخوجه ابو منصور الدلمی و نهی کرد از
تشدد بر نفس و با بجهت منہیات نیز بسیار است و حصر آن دشوار و فیما ذکره مقنع و بلاغ **فصل تسیر و هم و پنجا**
منکرات که شیوع آن درین زمان از حد تجاوز کرده بدع و محدثات است با آنکه در صحیحین آمده که فرمود رسول خدا صلی
من حدیث فی امر تا نذامالیس منه فهو رد و در روایت مسلم است من عمل عملایس علیه امرنا فهو رد و فرمود ایاکم و الهی تا
فان کل بدعة ضلالة رواد الترمذی و صحیح و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح عن عریاض بن ساریه رضی اللہ عنده و احمد

و بزاد از غضیب روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم ما حدث قوم بدعة للارفع مثلها من السنة رواه الطبرانی
و لفظ وی اینست ما من امت ابتدعت بعدیها فی دینها بدعة الا اصاحت مثلها من السنة و روایت کرد این ماجه و نیز
ابن عاصم از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلعم ابی اسد ان یقبل عمل صاحب عته حتی مع عته و رواه الطبرانی
الا انه قال ان الله حبا لتوته عن كل صاحب عته حتى یبع بدعته و روایت کرد این ماجه از حفصه که فرمود آنحضرت
لا یقبل الله لصاحب عته ضوما ولا مجا و عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا و ینخرج من الدین كما ینخرج الشعر من الجحیم
احادیث درین باب بسیارست و قومی بتقسیم وی بجانب سبلح و حسن و واجب استحب مکروه و محرم رفته و قومی قائل
بعلم تقسام شده بر بدعت را ضلالت گفته و در اینجا جمله جملة از بدعات که محرم یا مکروه اند ذکر کرده می آید و از دیگر
محدثات عطف عنان نموده شد که برای ضبط جمله بدعات فرصت بسیار و کتابت بیشتر باید و نیز اهتمام بخطور اقتدا
است از اهتمام بغیر آن بلکه ضبط وی نیز دشوارست چنانکه شیخ محمد الدین بن ابراهیم نخاس روح در تنبیه الغافلین گفته که نیست
مطلع در استیفاء برع مخطوره بسبب عدم امکان حضور وی بسبب اختلاف بلاد و القار شیطان نزدیک اهل هر ناحیه و نزدیک
آن برای اهل هر قطر و لکن آنچه اکثر الوقوعست در بلاد ما آنرا بطور نمونه ذکر کنیم و هر که از خدا ترسد حق تعالی برای وی
فرقانی بخت کند که بآن در غیاب سخن مستغنی شود و در وقت حدوث آن در هر زمینی بدان استدلال برصواب نماید و هر
مکروه است انکار آن استحب و چه نیست و سکوت ازان مکروه است و هر چه حرام است انکارش واجب سکوت از وی
حرام و الله البادوی اتهمی پس جمله بدعات مساجد کی خانهای محدوده است در سطحات جوامع همچو جامع عمرو بن عاص بمصر
و جامع از هر جامع حاکم و غیر بما در قاهره و در مسجدیت المقدس این همه بدعتست و در آن تجریت بر مسلمانان و تخصیص
نفس خودست در چیز مشترک لمنفعة با آنکه اکثر مسکان وی با وی معاند مسجد نمیکند بلکه توفی از بصاق و اکل ثوم و
بصل انزاج ریح بتجدد و کثرت لفظ و در آمدن در آن بحالت جنابت هم نمیکند و بعضی عیالدار مع اولاد صغار و در آن
وزنان جانفش در آن آمد و شد دارند بلکه نوبت بجماع هم میرسد و این منکر محرمست و واجبست انکار آن بر قاصد و هدم آن
و اخراج تراب آن از مسجد و منع مردم از احداث چیزی در آن چنانچه این بنیت الاغریب گام تولی قضا مصر با جماعتی در
سطح جامع در آمده همه را بدم کرد و نپرسید که این خانه از کیست و هر چه در آن یافت همه را در محن مسجد انداخت و در
برین حال گذشت باز آنرا احداث کردند امام مالک گفته منعست در مسجد و ساده آورده بر آن نشستن یا پوشیدن گستره
بر آن تکیه زدن زیرا که در وی تشبه مساجدست بدیوت اتهمی و آنرا بجمهست زخرفت مسجد و محراب در و دیوار و این
بدعت از اشراط ساعتست ابن القاسم گفته مالک اشعریم که ذکر تزویق قبله مسجد مدینه میکرد و میگفت مردم
این را مکروه دانستند و قتی که بعل آمد و آنرا بجمهست انداختن نقل در مسجد و کشتن قمل و بر غوت در آن یا آنکه پوست
این مرد و نجسست و از بجمهست بنا ساختن مسجدی بخت نجس و از قاضی ابوطیب تحریم وی نقل کرده اند و تروشا
مکروهست و آنرا بجمهست همیشه نهادن کرسی یا چوب یعنی رحل در مسجد برای مصحف و وقاظه و این نیز جائز نیست
بنا بر تفسیق بر نماز یا آن آری اگر در وقت نماز بر وارند جائز باشد همچنین داشتن صندوق در مسجد برای انحال و در آن

منصب منع صلوة مسلمان است و آزار بجماعت جلوس بعض مردم در مسجد برای عطا حال مصطیان با جرات و این
 گروه است اگر بر در مسجد نشینند و بر آیندگان تنگی نکند گروه نباشد و آزار بجماعت نوشتن قرآن بر دیوار مسجد و افتاد
 عبار بران طبعی در نهارج تصریح کرده که از تعظیم خدا و رسول می افشاندن عبار است از مصحف و کتب سنن و نه نهادن
 پیری از سماع خانه بروی و همچنین کتابت وی بر غیر دیوار مسجد نیز گروه است و اگر در دیواری باشد که بالای
 در غرضه و مانند آن می روند کرامت شایسته تر باشد و بجزمت رسد و آزار بجماعت اذان دادن جماعت مؤذنان بر پشت
 واحد غزالی گفته منکر گروه است و این علاج گفته جویش از پیچکی معروف نشده و آزار بجماعت تخصیص صف چنانکه
 بعضی شکر این کنند که در صف نمانند و یگانه نماز گذاردن نمیدهند این عفت مخالف سنت است که در آن حکم تراص صف
 اند و آزار بجماعت گستران جاده وسیع برای خود و نگذاشتن دیگران که بروی نماز کنند با آنکه مفصلی وسعت دارد
 و در آن غصب مکان مشترک است میان مسلمان و آزار بجماعت آنکه چون در جائی معتاد خود که نفس بان میل دارد دیگر
 را سستی میندازد و بر پیچید اند و خود آنچه نماز میگذارد و آزار بجماعت بیع آب در مسجد و آزار بجماعت سول در مسجد آن
 گروه است پس اگر تخطی رقابت باشد حرام است و آزار بجماعت ذکر قصص احادیث موضوعه و آثار مکتوبه در مسجد و جوی
 بگشتن متاکد است بنا بر عظم ثم در سکوت همچنین در بربع و محدثات در وعظ و دعوت بسوی آن احتمال آن در
 نظر مردم و هم اخص است این چنین و اعظ با فراج از مسجد تبعاً لالسلف و آزار بجماعت ساریت دادن حصیه و قناری
 انسیا مسجد در ولایم و افراج و این غیر جائز است اگر برای مسجد دیگری باشد و آزار بجماعت جلوس مردم در مسجد بر تفرقا
 حدت دنیا اگر چه اجرب باشد طره سی از امام مالک حکایت کرده که وی گروه گرفت تکلم بران تخم و بر که غزلی میل
 و رفت وی اندک است دارد و آزار بجماعت آویختن قندیلهای زرد سیم در مسجد و این بدعت محرم است و فضله
 از در کعبه است در آن دو وجه است اصح تحریم است و آزار بجماعت نوشتن تعویذها در جمع خیر مضال در حال
 سماع و آزار بجماعت سماع و انصاف در آن حال واجب است و آزار بجماعت وقوف و آزار
 بر روی خصوصاً در جماعات و بیاد و این بدعت لایق با کرامت سبب تفضیق طریق است مسلمانان و بولای در
 اول نماز مسجد و یا غیر اینها و آزار بجماعت شاره کردن خطیب است و التفت نمودن در خطبه آزار است
 در سماع در آن و گوش در جهنم است و وقت مسعود و در استهوار خطبه و مجازفت در اوصاف مسلمانان حال که صفت

که این بدعت بی اصل است انتهى گوئیم و از همین قبیل است بوسیدن دست و انگشتان در افغان وقت سماع نماز
 مبارک آنحضرت صلعم و آرا بنجد غالب ساجدین و عاقل است جانب چهار بر مردم بگذر و سحت رحمت و عفو و تجاوز خدا و بسیار
 است که احادیث باطله و حکایات غیر صحیح و خرافات بی اصل بمیان می آرند و آن سبب ضلال بسیاری از جهال و جرت
 ایشان بر معاصی و احتیاج ایشان بارتکاب محرمات و کبائر میتود و تعزیر بگذر خوف نمیکند و احوال خائفین را از آن
 و اولیاء و علماء و غیر هم و شدت عذاب و عقاب حساب کتاب عظیمی نو بیان نمی نمایند و از آنجمله است شستن چپا
 و حاکمان ناسخان و دیگر ارباب صنایع در مسجد بطور حرفه و اکتساب معاش و این بدعت کرده است و انکارش
 ضرور و گفته اند حرام است و آرا بنجد قرارت بعضی سوره الم سجده در رکعت اولی در نماز صبح روز جمعه و بعضی
 بلقی علی الانسان در رکعت ثانیه یا قرارت بعضی سجده در اول و ثانیه یا قرارت سجده از سجدهات قرآن
 غیر از این همه بدعت قبیح شنیعه است انکار آن واجب بجهت علیه النوی فی الروضه و شرح المهدی و در او کما
 و قبیان گفته بعضی علماء را یافته ام که فتوی بطلان نماز ایشان میدادند حالانکه سنت آنست که در اولی الم سجده
 تمام بخوانند و در ثانیه بلقی تمام و سجده ضمنا در آن آمده نه آنکه قرارت و می برائی سجده باشد و آرا بنجد است
 قیام مسبق بر اول سلام امام پس اگر بعد از نماز باطل شود چه قیام بعد و و تسلیم امام باید نه قبل از آن و
 از آنجمله است که چون امام را در رکوع می یابند تکبیر در عجلت گفته مشربک میشوند و این تکبیر اگر تکبیر اول است صحیح نیست اگر
 تکبیر رکوع است یا تکبیر هر دو است یا هیچ نیست نکرده است پس نمازش منقذ نشده حالانکه اول تکبیر تخریمه باید
 تکبیر رکوع تا نماز صحیح شود و آرا بنجد اکتفاست بر رفع یرین وقت تحریمه بستن بدون تکبیر احرام بجان آنکه دخول در
 نماز بهمین رفع بدین است پس بس حالانکه این نماز صحیح نیست صاحب تنبیه العاقلین گفته و قد شاهدت بذاکثیرا
 و همچنین تحویل وجهه وقت سلام جانب یرین و نسوس معنی بسام و درین نیز ترک رکعتی از ارکان نماز
 عمد پس نماز باطل باشد و آرا بنجد است نماز گذاردن در جامه بیکه زن رنگ بدن بینماید و این نماز نیز
 صحیح نیست مگر آنکه در زیر جامه ثوبی باشد ستر ستر از ستره تا رکبه و آرا بنجد است گذشتن از پیش نماز گذاردن
 حرام است و آرا بنجد است آنچه بعضی منقطعین ابتداء کرده اند که وقت در آمدن مسجد فعل را بر دروازه بگذرانند
 و فعل دیگر که از پوست یا خوص یا خلفای باشد یوستیده بر بوریا و بلاط مشی میکنند باین اعتقاد که این سخن
 تعزیر تورع است حالانکه بدعت مکروه مخالف سنت و افعال سلف است زیرا یکی روایت فعل آن نیامده با آنکه آنها
 اولی تر مردم بودند بوسع و احتیاط درین مردم در عهد صحیبه و تابعین در مساجد بر سینه پا در خاک و تراب
 و غیره می آمدند کلیل بن یح یا گفته است علیه السلام هر دویم که در شکل است ب می رود و مسجد آمده نماز میگذارد
 یا یا نشسته و این منذر در استر و گفته که ابن عمر رضی الله عنه در سینه پا در تراب رفت پسته نماز گذارد
 و ممنوع کرد و از کسی که از آنها چنین کرد و شد عقیده است را سوزید بعد از شدن مشعل و سعید بن المسیب و شعیب و احمد
 و ابو حنیفه و لکن این یکی از رویه در سنه ۱۰۰ هجری بود و بعد از آن در سنه ۱۰۰ هجری در سنه ۱۰۰ هجری در سنه ۱۰۰ هجری

و بتوجه نکات که در بازار باو طریق نامیده میشود یکی بیع بزبیح و سوم بر سوم بر او از مسلمان و دیگر بیعت فاسده
و باو غشش غیر آن است و آزار بخله است بختن گو سفند و بز با این طور که چون آزار بیع میکنند بخون روان آلوده میشوند
بعد همچنان او را در طشت آب می اندازند و آب زان نجاست ناپاک میشود بعد همچنان متخلل بخون نجاست در بازار
می نهند و بعضی گوشت را بی غسل بختن بکاری بر نند پس این گوشت بلکه دیگر غیر همه ناپاک است و خوردنش ناجائز
و آزار بخله است بریان کردن در تنور و بند کردن سر تنور بجاک نجس مخلوط بفرث دوم بلکه خمیر آن نیز در آب
نجس میکنند و چون تنور گرم میشود عرق آن خاک رون آن رفته یا بختن می آیند و همه را نجس میگرداند حال آنکه بیع
و شرا و خوردن آن بیع جائز نیست و متعین است بر فادرا نکار آن و بعد در تعییر آن و آزار بخله است بختن طعام و غیره
نیز پس اگر سر گوسر حیوان ماکول اللحم است نجس است نزد شافعی و نزد غیر وی طاهر است و اگر سر گوسر غیر ماکول است
کما هو الغالب پس نجس است اجماعاً لیکن در خانومی که بنان میرسد طاهر است یا نجس در وی خلاف است نزد شافعی
بنزد غیر وی طاهر و همچنین خاک شتر وی و آزار بخله است که بعضی نان پزان نان را وزن کرده میفروشند و خریدار
کمی در وزن یافته پاره اذنان دیگر از دست وی ر بوده بران نان بیع نمی افزاید پس این پاره نان یا تمام حق
اوست یا کم یا زیاد از حق اما چون همه بی وزن نزد مشتری می رود بیع آن حلال نمیشود زیرا که قدر کسره معلوم
نیست و نه وزن نیز نگردد آنکه اتفاقاً بیع بعد از آن بر مجموع نان و کسره وی که در دست مشتری رسیده است
واقع شود و این خاص نیست بنان بلکه در جمیع سوزونات و کیلات می رود آدمی را باید که بران متنبه باشد تا چنانچه
نشود که حلال کسب کند و حرام بخورد و آزار بخله آنکه چیزی بشین معلوم بخرد و وقت ادای قیمت در آن کمی نماید حال
این بیع بر بیع نرهبی از ندها بی صحیح نیست بنا بر جهالت قدر منقوص نزد بائع و مشتری اگر چه بائع بعد از آن بروی
راضی شود حسب عادت و آزار بخله است بیع اشیاء با ظروف همچو زیت و غسل باؤند و غلظت و زنجیر با خلیش و نیل
در مرود و مانند آن که هر قطار باین مقدار است و اسقاط ابطال بر ظرف زائد از وزن یا کم از آن و این بیع هم
جائز نیست و آزار بخله است توقعات مع محتسب مانند آن مثلاً کسی که این توقع بر نام وی بود بسبب فلاس و مانند آن
از سفر نماند پس از ابد است تا جرمی و دیگر بفرخت و اخذ در محصول از وی مسامحت کرد و این فعل حرام است و
انکار بر فاعل وی واجب همچنین بیع وصول اسکندریه و مانند آن بدست کسی که بنام زکوة و غیره میگیرد و آزار بخله
سند در آن گندم بطحان بر وزن بیان سعه و تصرف کردن طحان در آن تبعدی بدون عقد صحیح و بیع دادن طحان
در سایرین را نیز باؤند و تصرف کردن خباز در آن تبعدی و این حرام است و اجبت است تمام بلیغ در منع آن و انکار
آن بر فادرا همچنین بختن طلاخ تیره و برنج را بدین بختن و عقد صحیح و بدون تنازع در آن از تعقیب همچنین بختن
بهار مرود و دیگر کسب از شتر زیت روغن و لحم و غیره بدون عقد صحیح و معافاة و بیان شین با وقت
بختن در شتر بر او و در بختن بر سر لبیر و غیره در بلاد مصریه و استحوال شفاف غالباً بدون غسل آن
است و در بختن نیز آزار بخله است نزد شافعی بیع در کات بندوقی بز غنومها عتباتاً

قیمت بیس کسور بختوم بفاضل و بیع فلفله معموله بقضه و این همه رباست و نیست اعتبار رضای با بیع و بیشتر
 در آن چنانکه نیست اعتبار رضای آن بر دو در استندانت یکصد یکصد و ده مثلا و آزا بجم است فروختن یکدیگر را به
 بست در هم مثلا بدست صراف و دادن صراف بعضی در ایام درین وقت و وعده کردن برای بقیه در ایام در وقت دیگر
 اگر مثلا بعد عده مغرب یا و بگیر این نیز رباست زیرا که نسیم در نقدین حرام است و جائز بشرط تقابل بعضی در یک مجلس است
 و عنود فاسده در ربویات و غیره پیش از حضرت و محل بسط آن کتب فقه است و آزا بجم است ساختن آوند ز رویم
 و آنجا ذآن حرام است اگر چه اسفند الش نکند و همچنین بطواقی حریره که مردان می پوشند و این همه منکر است واجب است
 منع از بیع و عمل آن و آزا بجم است نشستن فروشنده گان بضاعت در طرق و شوارع و در ابواب مساجد و جوامع و این
 غیره نیز است بنا بر تفسیق طریق نشتر که در میان مسلمانان و آنها غاصبند مکان نشست خود را پس و واجب است بر
 بر قادر منع آنها از نشستن در اینجا و کسیکه میخورد شیره را از آنها پس گوید که اعانت میکند بر ظلم و متارک او شان است
 در انهم و آزا بجم است خلوت فروشنده گان شیر و خمیر و زیت و نمک و جز آن که در روچه با کردش میکنند با زنان بیرون
 خانه یا داخل مکانها و این نیز منکر است و جب است منع آن زیرا که خلوت با جنبیه تر است و همچنین داخل شدن در
 طحان و مغزین و نجار و خاگر و بی زان و حال آنکه وی در خانه است و همچنین جمع آمدن زان برین مردم در کوچچه نیم
 نافذه بدون حجاب اعمی خرید و فروخت و حال آنکه بر بدن بعضی زان همان با ریب می باشد که زن تمام جسم
 نمایان است و این بدعت محرمه و منکر شیع است انکار آن واجب بعضی گان در رندله حجاب نان ازین سفده
 بجهت کثرت محی صفت و شدت حاجت جائز است و بعضی گان مانند که پرواز غریب چیزی نیست می چه میتواند کرد
 و تنبیه الغافلین گفته ما این را در کله معظمه شرفها الشیخ و بزار و مشرک و با ریم و این همه ابتداء است در دین و
 افر است بر خدا و تحلیل نام عمل و بسیار زان پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره و پاره
 برایشان بی تکلف میباشد و شوهر بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 و اگر کسی منع کند میکوشد که وی از سالها آمد و شد و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 و این کمیته نمیتواند کرد و چو می فرستد ریاضت بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 اگر چه با موافق از فتنه باشند نیز تر است و متن شود و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 آگشته میکند و اینجا جز یک زن دیگری نمی باشد و او تر می باشد و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 حال آنکه میداند که آنجا زن یا دختر یا خواهر است پس شوهر او هر چه صورت آنها را بیند و سخن آنها
 نکند حرمت و فروغ این منکر بی رسد و آن بجهت است و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه
 باین بسپرد از آوند و لیب و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی و بی بی
 اذان متغیر میشود و مشتق از آن است و نقل اندر وی در حقیقت نشستن بر است و در حجب است منع مستایان از آن

در این باب ارتفاع حدت و تطهیر نجاست حاصل نمیشود و از آنجمله است بنا ساختن و کماهی چوبین غیره بر ابواب خانهها
 در شوارع نافذ و این نیز حرام است بر اوست که ضرر بگذر کندگان کن یا غیر علی الصبح و واجب است بر قادر مردم آن
 منع مردم از بنار آن زیرا که مردم مشترک اند در راه و هیچکس را نمی رسد که مختص شود چیزی علیحده از آنها از امام احمد آمده
 که ایشان را دوستی بود که اعزاز وی میکردند روزی وی نزد ایشان آمد اعراض فرمودند چون پرسید فرمودند شنید
 که دیوار خانه خود را از خارج مطین کرده پس بقدریک انگشت از راه مردم غصب نموده و از آنجمله است سوق و دو آب
 بازار که بالای آنها پشته خار بار است و از آن مردم بگذر را جامه می درو و ایضا میرسد همچنین بار کردن بر دو آب
 ذوق طاقت آنها همچنین فرج کردن قصابان و باغ را بر دروازه های خود و آلوده شدن راه از خونهای شاک
 و همچنین انداختن جنس خاشاک خانه بر راه و انگندن پوست خربوزه و دیگر اشیا در وان ساختن آب و می که از آن
 پای کسی بلغزد و بیفتد و همچنین سیلان ناودانهای سقف خانه با در راه های تنگ نجس شدن جامه های مردم از آن
 و همچنین پروردن سنگ گزنده بر در خانه که مردم از آن ایضا ایستند همچنین شستن در آشنای راه که سبب صیقل طریق شود
 این همه ممنوع است و واجب است انکار و منع از آن از آنجمله است ساختن محله و پوشیدن دیوارها و گستردن حجره کبر استز
 مکان دو کاتب و پیران و همچنین شمع و قنادیل و اشجار و دیگر تکلفات و تزینات برای قدم سلطان و تفریح آنان و همچنین
 حال آنکه معاشه این همه اسراف و تبذیر و بدعت منکر است و از آن واجب سعی در تغییر و انکارش بقدر استطاعت
 لازم و تنبیها لغافلین گفته واجب است غزن در زمانه زینت بیوت تا آنکه دیده نشوند و فتوی داد این الرفع بتحریم
 تفریح و نظر کردن بسوی آن و الله اعلم البته زیرا که در دیدن بیوت فریبه و مکانات آراسته و پیراسته و دیگر اسرافات
 و تبذیرات امر با اهل دولت و حکام و اصحاب ثروت گویا تحقیق مقصود و تثبیت مطلوب و شانست پس ناظریم
 در وبال آن هم یک باشد و از آنجمله طواف کنائیدن طفلان و نوع و سانس در هر کوی و برزن بر پشت نخورد
 قیل و جران تبقریب ختم قران یا شادی عقد یا ختان روشن ساختن شمع و مشاعل و قرارت حفاظت و بروی آنها
 در راه و این همه بدعت شنیعه است معهود نشده از سلف پس اگر باین معنی اجتماع زنان در رفتن آنها همراه مردان
 و مردان اسراف در روشنی و ضرب طبول و دفوف و غیره هم منضم شود و با آن ضم مفاخرت و مباهات و ریاضت
 و سمع باصاعت مال و غیره صورت گیرد حرام باشد و انکارش بر هر مستطیع واجب اگر انکار نکنند همکنان در انتم
 شریک باشند و اگر این فعل از قضاة و فقها و علماء در شود مصیبت عظمی و دایمیه و مینی باشد و ابلغ بود در دین و
 و اضلال جاهلین و همچنین اگر احدی از آنها حاضر شود در سحیح محافل این رفقه گفته نظر کردن بسوی این بدعت
 مساعدت بر آن و تحمیر سو او اهل آن حرام است و بعضی منبر را که بران طفل شسته میخواند بجز بر وزر می پوشند
 این نیز بدعت خرم است و انکارش بر نادر بر آن واجب است عهده العزیز دهلوی در منع طواف عروس و غیره
 در ج خوب نمیشود زور نموده الله دره قال تعالی لم ترالی الذین خرجوا من دیارهم بطرا و
 بجز در صورت ضرورت و در درون آنها و از آن این بدعت منکره هم واجب است

بر هر فاعل غزالی گفته اگر موضع تصور بلند باشد که انجام است نرسد پس دخول در آن حرام جائز نیست مگر بصورت باید که
 بسوی حمام دیگر رود زیرا که مشاهده منتهی به نیت است و آنجا است کشف کردن حمامیان زانو و ماتحت سره را به
 دکات دور کردن حرکت غزالی گفته بجز منکرات است در آوردن دست زیر ازار چه مس عورت غیر حرام است همچون نظر کردن
 بسوی آن در از شدن پیش حمامی برای غمز اغماز و افحاش اگر چه مسح حائل باشد نیز مکروه است در صورت خون حرکت
 شهوت حرام و آزار بجز است ترک صابون و غیره بر زمین حمام که ازان پستی غسل کننده یا دیگری بلغزد و تزد و بعضی
 فی آید بر حمامی یا بر گذارنده آن و انجام در تنبیه الغافلین گفته دخول حمام درین زمانه جائز نیست مگر آنکه بداند که در آن
 مستور الحوره و متحفظ برستر خود خواهد ماند یا صاحب رت برانکار باشد و در چند حدیث دلالت بر تحریم حمامت
 قرطبی در تفسیر خود گفته دخول حمام درین زمان حرم است بر اهل فضل و دین بنا بر قلیله جهل بر مردم و استسبال ایشان
 در می بسیار در حمام تا آنکه مرد معقول بی سال خوره را دیده میشود که در حمام برهنه استاده است و عورت وی ظاهر
 است و بیچکس بروی ملامت نیند است حال مردان تا بزرگان چه رسد خصوصاً در دیار مصریه فلا حول و لا قوة الا
 بالله العلی العظیم البته گویم صاحب تنبیه الغافلین این را در وقت خود گفته که سینه شت قصد و یا زده بجزی بود و آنرا
 قریب به افسد سال میشود و اگر حال این زمانه را باز گویم معلوم شود که در اهل اسلام این زمان خصوصاً در دیار شام
 بیچکس نیست که او را مسلمان نسبت به مسلمانان آن زمان توان گفت الا ما اشار الله و قلیل ما هم و کیف که انکار منکر و در
 معروف بجز انزال اسلام رفته بلکه از دل هم کراست این اعمال احوال بدر رفته علماء و قضاة و مفتیان و فقهار
 و وعاظ هم مباشرین افعال اند بدون نیک و حیر تا آینده چه خواهد شد انسال الله العاقبة و نحو ذی من الفتن بالظنیه و
 بطن فصل پانزدهم بجز منکرات حجاج که اعظم است در فتنه و اهل است از روی مصیبت اکثر است از روی
 وجود و بلیت تفسیر ایشان است نماز را در راه حج چه رفتن و چه برگشتن و اگر بعضی ترک نمیکند اوقات نماز را خاص
 مینمایند و بر غیر وجه شرعی آنرا جمع میسازند و این بالا جماع حرام است و هر که نزد وی تحقق شود که در حج او را چنین
 نصیب آید بود حج بروی حرام است مرد باشد یا زن این حکاج گفته علماء می ما گفته اند مکلف که فوت یک نماز خود
 سفر حج بدانند حج از وی ساقط است مگر کسح را از رکوب بجز برای حج که در آن موضع برای نماز نیاید مگر بر پشت
 برادر خود پرسیدند گفت سوار میشود و چنانکه نماز نمیتواند کرد و بی است کسی را که ترک کرد نماز را دو بار گفت
 این را و گفت ابن الحجاج اختلاف کرده اند علماء ما بر چهار قول کسیکه بیاید شب نحر در حالیکه مراجع است و در آن
 وقوف بعرفه قبل طلوع شمس میخوابد و او را یاد آید که نماز عشا نگذارد است پس اگر نماز میگذارد و وقت خوف
 از دست میرود و اگر وقوف میکند وقت عشا برون میرود پس قول مشهور است که نماز بخند و حج و بی
 فوت شده است گویم در عوام بند و اشال ایشان این بلا عام بوده است کم کسی باشد که تقالی احد ازین آفت
 نجات بخشید شاید که بعضی این علم از سائل درین امر غالی نبودند و الله الموفق و آنا نکه برای گذارنی
 میروند یا از قریب وطن یا زور شده فوراً آن تفسیر میکنند خود میسازند و نصیب ایشان همین نیت ایشان